

بررسی شخصیت مسیح (ع) در شعر خلیل حاوی

هادی رضوان*

استادیار دانشگاه کردستان

نسرین مولودی

کارشناس ارشد در رشته زبان و ادبیات عربی

(۸۹ - ۱۱۲)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۰۶/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۲/۲۳

چکیده

به کارگیری اسطوره در شعر شاعران عرب سابقه طولانی دارد، اما شاعران معاصر با اثر پذیری از ادبیات غرب، اسطوره‌ها را به شیوه‌ای متفاوت و در قالب‌هایی نو به کار گرفتند و از آن در تعبیر از مقاصد و اغراض گوناگون بهره بردند.

عیسی مسیح (ع)، در شعر معاصر عرب کارکردی نمادین دارد. این شخصیت در شعر خلیل حاوی، با اسطوره در می‌آمیزد و چهره‌ای اسطوره‌ای می‌یابد.

حاوی در پی شرایط نابهنجار سرزمین عرب، در آرزوی رستاخیز به سر می‌برد. رستاخیزی عظیم که حیات بهتری را برای ملت عرب به ارمغان آورد. او با زنده کردن فرهنگ ایثار و از خود گذشتگی، راه رسیدن به این تحول و دگرگونی را در نزد همگان، روشن‌تر جلوه داده است. مسیح (ع) در شعر او، جلوه‌گاهی از جانبازی و فداکاری باشکوهی است که حیات مجدد را به مردم محروم و ستمدیده هدیه می‌دهد. مسیح (ع) در نزد این شاعر، در کنار تموز، اسطوره رستاخیز، قرار می‌گیرد و با آن در می‌آمیزد. با معانی والایش یکی می‌شود و وجودی یگانه می‌یابد؛ آنچنان که گویی مسیح (ع)، خود تموز است که در قالبی متفاوت ظاهر شده است.

واژه‌های کلیدی: خلیل حاوی، شعر معاصر عرب، مسیح (ع)، تموز، اسطوره، رستاخیز

* پست الکترونیک نویسنده مسؤل: hadirezwan@yahoo.com

مقدمه

شاعران عرب در دوران معاصر به دلایل گوناگونی به اسطوره روی آوردند. از جمله این دلایل می‌توان دلایل زیر را برشمرد: ۱- دور ماندن از آزارها و شکنجه‌های نظام‌های حاکم و توانایی ابراز انتقادهای غیر مستقیم از اوضاع سیاسی و سیاست‌های نادرست رژیم‌های سلطه‌گر ۲- اصلاح روابط داخلی اجتماع و پرداختن به تحولات سریعی که در سراسر کشورهای عربی به وقوع می‌پیوست ۳- بیان مشکلات و عقب‌ماندگی‌های اجتماع ۴- خیزش علمی و ادبی و تأثیر کتاب «سرزمین بی‌حاصل» اثر تی اس الیوت بر آگاهی شاعران عرب و توجه آن‌ها به رمز و اسطوره. البته در این میان دلایل ادبی و هنری را نباید از نظر دور داشت؛ از جمله آنکه داستان خود از عناصر مهم و اساسی در هر اسطوره‌ای به شمار می‌آید و همین باعث شده تا به عنوان ابزاری ناخودآگاه در بیان معانی پنهان هستی و زندگی بشری به کار آید.

از جمله شاعران عرب که اسطوره در اشعارشان جایگاهی قابل توجه دارد، شاعران تموزی‌اند. ابراهیم جبرا، سیاب، یوسف الخال، خلیل حاوی و ادونیس که در شعر خود بیشترین استفاده را از اسطوره تموز و سایر اسطوره‌های مشابه آن داشته‌اند به شاعران تموزی مشهور شدند که البته جبرا ابراهیم جبرا خود اولین بار این نام را بر آن گروه پنج نفری نهاد (ر.ک: رزوق، ۱۹۵۹: ۹۷ و الجیوسی، ۲۰۰۱: ۸۰۶).

خلیل حاوی یکی از شاعران تموزی، در سال ۱۹۱۹ میلادی، در روستای «الهُویّة»، واقع در کوه «الدروز» به دنیا آمد. (جحا، ۱۹۹۹: ۲۱۷) او علاوه بر تحصیلاتش در زمینه فلسفه و تسلطش بر ادبیات انگلیسی و عربی و اندیشه عربی، برای خود فرهنگ گسترده‌ای را صورت داده بود که ایجاد چنین فرهنگی در نزد شاعری عرب، نادر و غریب می‌نمود. (همان: ۲۱۸) درون مایه شعر او فلسفی است و به دغدغه‌های انسان معاصر می‌پردازد (الضای، ۱۳۸۴ش: ۸). زمینه اسطوره‌ای شعر او را اساطیر مسیحیت می‌سازد و او مدعی است که انتخاب اساطیر مسیحیت، نه از سر دل بستگی مذهبی بلکه به سبب جهانی بودن این اساطیر است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ش: ۱۴۷). حاوی در ششم ژوئن ۱۹۸۲ میلادی در خانه‌اش، در بیروت، با شلیک گلوله از تفنگی شکاری و به

انگیزه اعتراض به تجاوز اسرائیل به وطنش و آلوده کردن سرزمینش، دست به خودکشی زد (جحا، ۱۹۹۹: ۲۲۷). مجموعه اشعاری که از خلیل حاوی نشر یافته عبارتند از: ۱- نهر الرماد، ۱۹۵۷، بیروت. ۲- النای و الريح، ۱۹۶۱، بیروت. ۳- بیادر الجوع، ۱۹۶۵، بیروت. ۴- الرعد الجریح، ۱۹۷۹، بیروت. ۵- من جحیم الکومیدیا، ۱۹۷۹، بیروت. وی همچنین پایان نامه دکتری خود را با عنوان

Gibran: His Background, Character and works

(جبران: پیشینه، شخصیت و آثارش) در مورد جبران خلیل جبران نوشته است. حاوی، مسیح (ع) را منجی بشریت و واسطه رستاخیزی جاودانه می‌داند. چهره‌های اسطوره‌ای که جلوه‌گاه جاودانگی است. شخصیتی که با ظهور یکبارهاش، حیاتی نیکو و تحولی شگرف را به ارمغان می‌آورد. شعر حاوی به گونه‌ای مستقیم به نماد مسیح (ع) اشاره می‌کند و نقش بازگشت جاودانه‌اش را در زندگی جامعه در هم شکسته، نشان می‌دهد. جامعه‌ای که از جور حاکمان بیدادگر نابود گشته و از ناعدالتی‌ها، نامردمی‌ها، نابرابری‌های اجتماعی، ناهنجاری‌ها و سیاهی‌ها رنج می‌برد. مسیح (ع) در این میان، نوری است که طلوع می‌کند و سپیده دمی است که ظلمت شب تیره را کنار می‌زند. مسیح (ع) نمادی از رهایی است. اسطوره‌ای است سرشار از شکوه و گیرایی که به آرزوهایی بی‌پایان نظر دارد.

۱- تعریف مسأله

مسیح پیامبر (ع)، یاری‌گر مظلومان و هدایت‌کننده قوم بنی اسرائیل، شخصیتی است که در کتب عهد عتیق نیز به آن اشاره شده است و آنان معتقدند که او به صلیب کشیده شده است. اما قرآن این عقیده را رد می‌کند و می‌گوید خداوند مسیح (ع) را به سوی آسمان‌ها و به نزد خود برده است. شاعران و نویسندگان معاصر عرب، از مسیح (ع) در آثار خود بسیار یاد کرده‌اند و در اغلب موارد آن را در پیوند با تموز به کار برده‌اند. از جمله شاعرانی که مسیح (ع) و عناصر مرتبط به آن در آثارش به وفور یافت می‌شود، خلیل حاوی است.

با توجه به مطالب ذکر شده، دو سؤال اساسی مطرح می‌شود:

۱- شخصیت مسیح (ع) در شعر خلیل حاوی، با مسیح (ع) در کتب آسمانی چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ ۲- شخصیت مسیح (ع) در شعر این شاعر، چگونه به کار گرفته شده است؟

۲- روش انجام پژوهش و پیشینه تحقیق

در این پژوهش سعی شده است که شخصیت مسیح (ع) از دید خلیل حاوی به عنوان یکی از شاعران تموزی، و با استناد به دیوان اشعار وی مورد بررسی قرار گیرد و ارتباط این شخصیت با اسطوره روشن شود. روش تحقیق، روش کتابخانه‌ای و توصیفی-تحلیلی است و در این تحقیق، از طریق گردآوری منابع و اطلاعات و همچنین تحلیل آن‌ها، نتایج کسب شده مورد تحلیل قرار می‌گیرد. از جمله پژوهش‌هایی که به شخصیت مسیح (ع) و تموز در شعر خلیل حاوی پرداخته‌اند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کتاب «مع خلیل حاوی فی مسیره حیاته و شعره، ایلیا الحاوی، دار الثقافة»، که از زندگی و شعر خلیل حاوی سخن گفته است. کتاب «الأسطورة فی الشعر العربي المعاصر، یوسف حلاوی، دار الآداب، ۱۹۹۴» و نیز کتاب «الأسطورة فی الشعر المعاصر، أسعد رزوق، مجلة آفاق، ۱۹۵۹» که نکات ارزشمندی در مورد شاعران تموزی و اسطوره تموز و مسیح (ع) بیان کرده‌اند. همچنین ریتا عوض در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان: «أسطورة الموت و الانبعاث، ۱۹۷۴، صص ۹۵-۱۱۲» که با راهنمایی خلیل حاوی نوشته شده است، به تفصیل، اسطوره‌های رستاخیز را در شعر خلیل حاوی بررسی کرده است. ریتا عوض در کتابی دیگر با نام: «خلیل حاوی: فلسفة الشعر و الحضارة، دار النهار، ۲۰۰۲، صص ۳۷-۴۰» به اسطوره در شعر خلیل حاوی اشاره کرده است. پس از آن باید کتاب «الإتجاهات و الحركات فی الشعر العربي الحديث، سلمی الخضر الجیوسی، ۲۰۰۱، صص ۷۹۴ الی ۸۲۲» را نام برد که در فصلی از آن با عنوان «الأسطورة و النموذج الأعلى»، به بررسی مختصر اسطوره تموز در شعر شاعران تموزی پرداخته است. در ادامه باید از کتاب «الشعر العربي الحديث تطور أشكاله و موضوعاته بتأثیر الأدب العربي، س. موریه، ۲۰۰۳» یاد کرد که در قسمتی از این کتاب (صفحات ۳۶۲ تا ۳۶۹) به تحقیق در

باب شخصیت مسیح (ع) و نقش آن در شعر سیّاب پرداخته شده است. نویسنده این کتاب در قسمت‌هایی از آن (صص ۳۷۱ و ۳۷۲)، پیوند اسطوره تموز با شخصیت مسیح (ع) و کاربرد این دو در اشعار سیّاب را مورد بررسی قرار داده است. همچنین مسیح (ع) و نیز اسطوره تموز در شعر یوسف الخال (یکی از شاعران تموزی) در صفحه ۳۷۰ کتاب، مورد تحلیل کوتاهی قرار گرفته است. س. موریه در بحث بسیار کوتاهی، از به کار بردن اسطوره‌های تموز، ققنوس و مسیح (ع)، و پیوندشان با یکدیگر در شعر ادونیس و همچنین از نقش تموز و ققنوس در اشعار خلیل حاوی سخنی مختصر رانده است (ص ۳۷۵). همچنین کتاب (حركة الشعر العربي الحديث من خلال أعلامه في سورية، د. أحمد بسام ساعي، ۲۰۰۶) پژوهش دیگری است که در بخشی از آن به شخصیت‌هایی که نمادی از رستاخیز و یادآور بازگشت مجدد و حیات پس از مرگ هستند، در شعر ادونیس اشاره شده است. این شخصیت‌ها عبارتند از: پرومته، اورفیوس، ققنوس، خضر، صقر قریش و مسیح (ع). (صص ۳۵۸ و ۳۵۹) در قسمت دیگری از این کتاب به بررسی کوتاه اسطوره تموز، شخصیت مسیح (ع) و به کارگیری رمزگونه این شخصیت، با القای مفهوم بازگشت مجدد، در شعر معاصر عرب (به طور کلی) و به طور اخص در شعر ادونیس پرداخته شده است. (صص ۳۶۲ و ۳۶۳) و سرانجام در این کتاب اسطوره تموز، شاعران تموزی و مسیح (ع)، و پیوندشان با یکدیگر، به طور کلی، مورد بررسی قرار گرفته است (ص ۳۷۴). عدنان الظاهر نیز در مقاله‌ای با عنوان «مسیح السیاب و مسیح خلیل حاوی، مرکز الرافدین للدراسات و البحوث الاستراتيجية، ۲۰۱۲» به مقایسه مسیح (ع) در شعر سیاب و خلیل حاوی پرداخته است. در ایران، پژوهش مستقلی در این زمینه انجام نگرفته و تنها خانم نجمه رجائی در قسمت‌هایی از کتاب «اسطوره‌های رهایی» به بررسی اسطوره تموز و نیز شخصیت مسیح (ع) در شعر ادونیس و سیّاب به عنوان دو تن از شاعران تموزی پرداخته است.^۱

۱. صفحات ۸۷ تا ۸۹، ۹۲ تا ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱ تا ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴ و ۱۴۲ تا ۱۴۸

۳- اسطوره

در زبان مرسوم قرن نوزدهم به هر آنچه که با واقعیت تضاد داشت، اسطوره اطلاق می‌شد. این تضاد با واقعیت در نگاه مسیحیت ابتدایی عبارت بود از هر آنچه که با تورات و انجیل توجیه پذیر نباشد (ر.ک: الیاده، ۱۳۸۲: ۲۳). اما اسطوره در ذات موضوع با افسانه متفاوت است. افسانه‌های عامیانه، قصه‌های سنتی هستند که گاهی شکل و فرمی منسجم دارند و گاه بدون انسجامند؛ از این رو افسانه به هیچ روی نمی‌تواند اسطوره باشد؛ زیرا هر چه هم مستحکم و پرداخته باشد، فاقد گوهر تقدس و باور آفرینی است. میرچا الیاده در مورد اسطوره می‌گوید: اسطوره نقل‌کننده سرگذشت قدسی و مینوی است. اسطوره راوی واقعه‌ای است که در آغاز خلق جهان رخ داده است. به بیانی دیگر، اسطوره حکایت می‌کند که چگونه از دولت سر و به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات مافوق طبیعی، واقعیتی نو و بی‌سابقه در جهان هستی به شکلی غیر منتظره پا به عرصه وجود نهاده است (الیاده، ۱۳۶۲: ۱۴). او بر همین اساس، ویژگی‌های مهم روایت‌های اساطیری را مینوی بودن و داشتن زمان و مکان شگرف می‌داند (همان، صص ۱۸ و ۲۸ و ۵۷). آیینی بودن ویژگی دیگر این نوع روایت‌ها است؛ به عنوان مثال مراسم نیایش عیسوی دقیقاً یاد آوری و احیای دوباره زندگی و مصائب مسیح (ع) است و از طریق این احیا و یاد آوری آیینی، همان روزهای تاریخی دوباره به زمان حال فرا کشیده شده و تحقق می‌پذیرند (الیاده، ۱۳۶۵، ص ۴۴). به گفته الیاده، کار ویژه اساطیر، تبدیل کردن اعمال دنیوی و مادی بشر به اعمال مینوی و مقدس، پاسخ گفتن به حس کنجکاوای بشر درباره آغاز جهان و توجیه و توضیح و معنا بخشیدن به فعالیت‌های انسان است و در کل، بازتاب اشراقات ازلی انسان است که گاه به شکل یک نشانه مطرح می‌شود (الیاده، ۱۳۸۵: ۴۰۴).

۳-۱. اسطوره تموز

تموز در بین النهرین و نزد بابلی‌ها به این نام خوانده می‌شود و کنعانی‌ها و فینیقی‌ها آن را آدونیس می‌نامیدند. (هندریکس، ۱۹۹۹: ۱۵۸). تموز یا آدونیس بر طبق یکی از معتبرترین روایت‌ها، از افسانه‌های سوری به حساب آمده است (گریمال، ۱۳۶۷: ۲۳). طبق

این روایت، ثیاس (ثیاس) پادشاه آشور، دختری داشت به نام سمیرنا یا میرا. بر اثر خشم خدایان، میل نیرومند همبستر شدن با پدر، دختر را فریفت. وی برای خاموش ساختن آتش شهوت حرامش، در تیرگی شب، زمان مستی پدر پیرش را غنیمت شمرد و هنگامی که پدر از مستی بیدار شد و راز بر ملا گشت، بر افروخته قصد کشتن دختر را کرد. میرا گریخت و به خدایان پناه برد (یونس، ۱۹۸۳: ۲۶) و خدایان وی را به صورت درخت « مر » در آوردند. ده ماه بعد، شکافی در پوست درخت پدید آمد و پسری که آدونیس نام گرفت از آن خارج شد (گریمال، ۱۳۶۷: ۲۳).

الهه تموز (آدونیس) نیروی خَلّافی است که به هنگام سبز شدن گیاهان در بهار و زمان تولید مثل حیوانات، به پدیده‌های طبیعت جان می‌بخشد و الهه انانا (عشتار) تجسمی از حاصلخیزی و باروری در مظاهر مختلف طبیعت است (علی، ۱۹۷۳: ۱۲۹). از مجموع آیین‌ها و اسطوره‌های پراکنده، چنین بر می‌آید که تموز هر سال می‌مرد و از زمین پر سرور به جهان تیره و تار زیر زمین فرو می‌شد و هر سال معشوق خدا گونه‌اش در جستجوی او به «سرزمینی که از آن بازگشتی نیست، به جهان تاریکی که همه جایش را غبار پوشانده است» سفر می‌کرد. در غیبت او، شور و شوق، دیگر در کار نبود و مردمان و حیوانات، تولید مثل را فراموش می‌کردند و همه حیات در خطر نابودی بود. پیکی از سوی «ئه آ» خدای بزرگ، عازم رهانیدن الهه‌ای می‌شد که همه چیز این چنین به او وابسته بود. ملکه سنگ دل جهان زیرین، «الآتو» یا «ارش کیگال»، به کراهت اجازه می‌داد که به «ایشتر» آب حیات بپاشند تا احتمالاً به همراهی معشوقش تموز، باز گردد، که هر دو با هم می‌بایست به جهان زبرین فراز آیند و با بازگشتشان همه طبیعت از نو زنده شود (فریزر، ۱۳۸۲: ۳۵۹). در واقع، اسطوره تموز، وجهی از حیات کیهان را بر آدمی مکشوف می‌سازد که از محدوده حیات نباتی، بسی گسترده تر است، یعنی از سویی وحدت بنیانی زندگی - مرگ، و از سوی دیگر، امیدی را که انسان به حق، از این وحدت اساسی، در باب زندگانش پس از مرگ می‌تواند داشت، بر ملا می‌کند. (الیاده، ۱۳۸۵: ۴۰۱).

۳-۲. اسطوره مسیح - علیه السلام -

عیسی مسیح (ع) مردی که ۲۰۰۰ سال پیش در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کرد، پیامبری است که روح بزرگش از ملکوت آسمانهاست و گیرایی کلماتش دل‌های مشتاق را تسلیم می‌کند. در آیه ۴۵ سوره آل عمران، صفات نیکوی عیسی (ع) اینگونه بیان می‌شود: «وَجِئَا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»، از جمله بشارت‌هایی که به مریم داده شد، درباره صفات پسندیده عیسی بن مریم است. از جمله این صفات آن است که او صاحب دین و کتاب آسمانی و پیشوای کاروان توحید و رهبر خداپرستی است و از جمله مقربان در پیشگاه آفریدگار است که در عالم ذر در صف رسولان قرار گرفته و به یگانگی آفریدگار اقرار می‌نمود، و از سایر مردم از اولین و آخرین، گوی سبقت ربوده است. بدین جهت پروردگار در دنیا او را رهبر کاروان توحید قرار داده، و هنگام رستاخیز نیز در صف رسولان و از جمله شفاعت کنندگان خواهد بود.

مسیح (ع) در دید یهودیان از قداستی که در نزد مسیحیان و مسلمانان دارد، برخوردار نیست. یهودیان می‌گویند که مسیح (ع) به صلیب کشیده شد به حکم و فتوای آنها و به کیفر و مجازاتی که با ناسپاسی و کفران نسبت به خدا، مستحق آن است. به اعتقاد آنان، مسیح (ع) کسی نبود جز یکی از گناهکاران و شورشگران به شریعت و به مجازاتی که شایسته‌اش بود نیز، رسید (الخطیب، ۱۹۷۶: ۴۰۳).

مسیحیان همچون یهودیان معتقدند که عیسی (ع) به صلیب کشیده شد. چون او خود، می‌خواست که به صلیب کشیده شود و خودش را برای این عقوبت تسلیم کند که گناهان بشر را متحمل شود و لعنت و مرگ ابدی را از آنها دور سازد (ر.ک: کتاب مقدس، لوقا، ۲۴: ۲۱-۲۲). مسیحیان معتقدند که مسیح (ع) با خون پر بهای خود، جرائم ایشان را عوض داده و به همین جهت لقب «فادی» به آن جناب داده‌اند (کتاب مقدس، نامه پولس به قلسیان ۱: ۱۴-۲۳). مسیح (ع) در دید مسیحیان، شخصیتی والا است که شایستگی فرزند خدا بودن را داراست. قرآن کریم درباره این اعتقاد مسیحیان چنین می‌فرماید: «وَقَالَ النَّصَارِيُّ الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (توبه/۳۰) به حکم این آیه مسیحیان گفته‌اند که مسیح (ع) پسر خداوند است. اما از دید مسلمانان، مسیح (ع) پیامبر مقدس و معلم

بزرگ توحید، اخلاق نیک و روحانیت است. او هرگز به صلیب کشیده نشد. بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد و شخص دیگری که شبیه او بود، به سبب کردار نادرستش گرفتار گردید و مصلوب شد. خداوند در قرآن در آیات ۴۵ تا ۵۹ از سوره آل عمران در مورد شخصیت حضرت مسیح (ع) سخن گفته است. خداوند درباره نجات عیسی مسیح (ع) از دست یهودیان و کافرانی که قصد دستگیری او را داشتند چنین می‌فرماید: « إِذ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خُذْ هَذَا الصَّلَافَ الَّذِي كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فُوقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ » (آل عمران: ۵۵).

به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی، من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند، پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند، تا قیامت برتری می‌دهم. آنگاه برگشتتان به سوی من است و من بین شما در آنچه اختلاف می‌کنید، حکم خواهم کرد.

همچنین آنگاه که نصاری نجران از پیامبر اسلام (ص) در مورد مسیح (ع) پرسیدند، این آیه نازل شد: «إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (آل عمران، ۵۸)، که در واقع اثبات بندگی مسیح (ع) و مانند کردن خلقت او به خلقت آدم است (ر.ک: الزمخشری، بی تا، ج: ۱، ۳۶۷ و الصاوی، ۲۰۰۲، ج: ۱، ۲۵۸).

۴- بررسی شخصیت مسیح - علیه السلام - در اشعار خلیل حاوی

۴-۱. رنج، شکنجه و غربت

در شعر خلیل حاوی رنج مسیح (ع) از دوخته شدن بر صلیب چوین، بیانگر تصویر درد و عذابی عمیق در درون او و اشخاصی همچون او با تفکر سیاسی و ذهنیت تحول‌گرایش است. هدف حاوی از توصیف درد مسیح (ع)، وصف شرایط زجرآور حاکم بر جامعه است. جامعه‌ای شکست خورده و زخمی که در آن عناصر بیگانه به همراه مزدوران و ظالمان، بر مردم بی دفاع می‌تازند و حاصل ظلم و جورشان، شرایطی نابسامان است که آن را برای ملت رنج‌دیده به ارمغان می‌آورند.

حاوی گاه رنج مردم از اوضاع موجود در اجتماع تاریکشان را در قالب رنج

مسیح(ع) و شکنجه طاق فرسایش بیان می‌کند و گاه درد، اندوه و زجر خود و افرادی مانند خود را بیان می‌کند. کسانی که نسبت به بسیاری از هموطنان‌شان از آگاهی بیشتری نسبت به عمق فاجعه‌ای که حیات امت عربی را تهدید می‌کند، برخوردارند. بنابراین اندوه عمیق و رنج آوری، سینه مبارزطلبانه‌شان را می‌پوشاند و حسی دردآلود وجودشان را پر می‌کند و آنجاست که حاوی این درد و اندوه را در پس پرده‌ای نمایشی به تصویر می‌کشد. تصویری از مسیح(ع) که مورد شکنجه یهودیان ستمگر واقع می‌شود و بر صلیب تا پای جان، از زخمهای جانکاهی که ظالمان بر او وارد ساخته‌اند، می‌رنجد.

حاوی در قصیده «حَبَّ و جَلْجَلَة» رنج بر صلیب شدن را آن گونه که در سنت مسیحی است، به استعاره می‌گیرد تا از خلال آن، از حجم رنجی که تجربه وی را در برگرفته، سخن بگوید. وی برای کسانی که دوستشان دارد، مبارزه می‌کند و در این راه از تمام رنج‌ها و دردها فراتر می‌رود تا علاقه شدید خویش را در رویارویی با ستمگران نشان دهد: (الضای، ۱۳۸۴: ۳۴)

كَيْفَ لَا أَنْفُضُ عَنْ صَدْرِي الْجَلَامِيدَ / الْجَلَامِيدُ الثَّقَالُ / كَيْفَ لَا أَصْرَعُ أَوْجَاعِي وَ مَوْتِي / كَيْفَ لَا أَصْرَعُ فِي ذَلِّ وَ صَمْتٍ: / رَدِّي رَبِّي، إِلَيَّ أَرْضِي / أَعِدِنِي لِلْحَيَاةِ. / وَلَيْكِنَ مَا كَانَ، مَا عَانَيْتُ مِنْهَا / مِحْنَةَ الصَّلْبِ وَ أَعْيَادِ الطَّغَاةِ / غَيْرَ أَنِّي سَوْفَ أَلْقَى كُلَّ مَنْ أَحْبَبْتُ / مَنْ لَوْلَا هُمْ مَا كَانَ لِي بَعَثٌ، حَنِينٌ وَ تَمَنِّي... (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۳۲ و ۱۳۳)

[چگونه صخره‌ها را از سینه‌ام نپراکنم/ صخره‌های سخت را/ چگونه دردها و مرگم را بر زمین نکوبم/ چگونه ذلیلانه و خاموش ننالم که: ای خدا مرا به سرزمینم بازگردان/ مرا به زندگی بازگردان./ تا باشد آنچه که بود، رنج‌هایی که/ از رنج بر صلیب شدن و جشن ستمگران کشیده‌ام/ اما من بزودی تمام آنان را که دوستشان دارم، ملاقات خواهم کرد/ کسانی که اگر آنها نبودند، دیگر برای من، رستاخیز، اشتیاق و آرزویی نبود...]^۱

حاوی گاه رنج خود از تحمل سختی‌های زمانه را به رنج مسیح(ع) از حمل صلیب سنگین بر شانه‌های نحیفش مانند می‌کند. شب‌هایی سخت که تاریکی، ترس و استبداد،

۱. در ترجمه شعرها از کتاب کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، احمد عرفات الضای، ۱۳۸۴، بهره جسته‌ایم

قلبها را می‌آزارد و هراس از شکست و ناکامی، سینه را می‌فشارد. حاوی از سختی‌های روزگار، رنج می‌برد. همان‌گونه که مسیح (ع) از فشار صلیب بر دوش خود رنج می‌برد. تا جایی که سنگینی صلیب مسیح (ع) را بر شانه‌های خود نیز احساس می‌کند: (في ليالي الضيق و الحرمان / و الريح المدوي في متهات الدروب / من يقوينا على حمل الصليب من يقينا سأم الصحراء؟) (حاوی، ۱۹۹۳: ۵۲) [در شب‌های فشار و تشویش و ناکامی / و باد همهمه کنان در مسیرهای پیچ در پیچ و بی نشان/ چه کسی ما را بر حمل صلیب یاری می‌کند؟/ چه کسی ما را از خستگی صحرا حفظ می‌کند؟]

حاوی از ظواهر فریبنده‌ای که همراه با پیدایش تمدن مادی در جامعه، بر دیده ملت، پرده‌ای از ابهام و دروغ می‌افکنند، می‌رنجد. گویی کفر به آسانی در میان مردم جولان می‌دهد و بدی‌ها، ظلمت و سیاهی را به ارمغان می‌آورند. پس وی بار دیگر خود را همچون مسیح (ع) می‌داند که صلیب سهمگین، شانه‌هایش را می‌آزارد: (في هنيهات يهون الكفر فيها / من يقوينا على حمل الصليب / كيف ننجو من غوايات الذنوب و الجريمه؟) (همان: ۵۴). [در زمان‌های کوتاهی که کفر در آن‌ها آسان می‌شود/ چه کسی ما را بر حمل صلیب نیرو می‌دهد و یاری می‌کند؟/ چگونه از لغزش گناهان و جنایات نجات می‌یابیم؟]

حاوی در قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» لذت جلاد را از شکنجه مسیح (ع) توصیف می‌کند. و جسم مسیح (ع) را به تصویر می‌کشد که با تازیانه و آهن داغ شده، سرخ و کبود گشته است. اما در واقع مراد شاعر از جلاد، عاملان استبداد و ظالمان و مزدوران بی‌ایمان است و مسیح (ع) در اینجا نمایانگر شخصیت شاعر و افراد هم عقیده با اوست که از بحران حاکم بر جامعه در غذایی طاقت فرسا به سر می‌برند: (لذة الجلاد تنصب على الكأس / متى ما طالعه من خبايا / الكأس أشباح الجريمة: / جسد رصعه السوط و محمر الحديد / بالورود السود و الحمر / و غدران الصديده) (همان: ۳۷۵ و ۳۷۶). [لذت جلاد بر جام جاری و روان (سرازیر) می‌شود./ هر زمان که شیخ‌های جنایت از نهانگاه جام به او بنگرد:/ جسدی که تازیانه و آهن داغ شده، آن را زینت داده است./ با گل‌های سیاه و سرخ/ و برکه‌ها و نهرهای جراحی].

خلیل حاوی، این‌گونه غم و رنج خود را از اوضاع موجود در جامعه‌اش به تصویر می‌کشد. شفیعی کدکنی در کتاب (شعر معاصر عرب) درباره‌ی جلوه‌گر شدن اندوه و

عذاب حاوی در شعرش چنین می‌گوید: «شعرش به اعتبار محتوا، تصویرگر اضطراب‌های انسان عصر ماست که هیچ دستاویزی برای چنگ زدن در آن نمی‌یابد و همواره سقوطی مستمر و دائمی را در خویش تجربه و احساس می‌کند.» (۱۳۸۰: ۱۴۹). درباره همین اندوه و عذاب، ریتا عوض تراژدی فروپاشی ایمان دینی نزد خلیل حاوی را مقدمه‌ای برای شکل‌گیری ایمان تازه او به رستاخیز تمدن عربی می‌داند. به نظر او، حاوی ملت را به جای خداوند نشانده و خود، پیامبر او شده است و شاید همین امر بتواند فروپاشی درونی حاوی را که منجر به خودکشی وی شد، تفسیر کند (۲۰۰۲: ۳۸).

۴-۲. معجزات مسیح (ع)

نگاه خلیل حاوی به مسیح (ع) معجزه‌گر، به گونه‌ای است که او را همچون نمادی زیبا در اشعار خود به کار می‌گیرد تا از ورای شخصیت جان‌بخش وی، آزادگانی سلحشور را به تصویر کشد که در برابر مصائب زمانه می‌ایستند و به یاری هموطنان‌شان می‌شتابند و سرزمین غارت شده و مردمان مظلوم را رهایی می‌بخشند. حاوی در اشعاری چند به معجزات مسیح (ع) اشاره کرده و آن‌ها را نماد گونه به کار می‌گیرد. یکی از این اشعار، قصیده «سدوم» است. سدوم یکی از شهرهای قوم لوط بود که در آن بیماری انحراف جنسی، شایع گشته بود و خداوند آن را بنا به روایت قرآن ویران کرده است: «فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّن سِجِّيلٍ مِّنْ صُورٍ» (هود: ۸۲). به گفته مفسران، مهم‌ترین شهری که ویران شد سدوم بود (الآلوسی، ۱۹۸۵، ج ۱۲: ۱۱۲). حاوی، داستان نابودی سدوم را مطرح می‌سازد و از فضای غم‌آلودی سخن می‌گوید که قبل از ویرانی با عناصر ترس و انتظار همراه بود و به نزدیک شدن وقوع مصیبت معاصر، اشاره دارد: (الضّاوی، ۱۳۸۴: ۶۲). «كَانَ صَبْحًا شَاحِبًا / أَتَعَسَ مِنْ لَيْلٍ حَزِينٍ / كَانَتْ فِي الْأَفَاقِ وَالْأَرْضِ سَكُونٌ / ثُمَّ صَاحَتْ بَوْمَةً هَاجَتْ خَفَافِيشَ / دَجَا الْأَفَقُ أَكْفَهْرًا» (حاوی، ۱۹۹۳: ۸۱). [صبحی رنگ پریده بود/ نگون بخت تر از شبی غم‌آلود/ در افقها و زمین، سکوت و سکون بود/ آنگاه جغدی بانگ بر آورد و خفشهایی به پرواز در آمدند/ و افق تیره و تار گشت].

خلیل حاوی در برابر این ویرانی و انحراف، راه حلی جز انتظار معجزاتی که شهر معاصر عربی را به سلامت اولیه‌اش بازگرداند و با حجم ویرانی وارد شده به مکان و

انسان سازگاری داشته باشد، نمی‌یابد. معجزاتی مانند آنچه خضر، محمد (ص) و عیسی (ع) انجام دادند (الضای، ۱۳۸۴: ۶۴). حاوی در انتظار معجزه عیسی مسیح (ع)، به سر می‌برد. معجزه‌ای که می‌تواند حاصلخیزی و برکت را جایگزین سیاهی و تاریکی گرداند. آنجاست که وی در برابر خداوند می‌نالد تا دعایش را اجابت نماید و سرسبزی و حاصل‌خیزی را به سرزمین معاصر سدوم- پس از عقب نشینی ظلمت و انحراف- بازگرداند: (باسمِ هذا الصَّحِّحِ فِي صَنِينَ/ وَ الْعُتْمَةِ خَلْفِي وَ جَحِيمِ الذِّكْرِيَاتِ / لِيَحْلُ الْخَصْبُ وَ لَتَجْرِ الْيَنَابِيعُ) (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۶۰). [به نام این سپیده در صنین/ ظلمت و دوزخِ خطرات پشت سرم/ باید حاصلخیزی جایگزین شود و باید چشمه‌ها جاری گردند].

حاوی، عیسی مسیح (ع) را صاحب معجزات و اعمال خارق‌العاده‌ای می‌داند که زنده کردن العازر، در رأس تمام آن معجزات قرار دارد. العازر شخصی بود که مسیح (ع) او را پس از مرگ، بنا به درخواست خویشاوندانش زنده گردانید. حاوی گاه در اشعار خود، از داستان العازر، بهره می‌جوید و از معجزه مسیح درباره وی (العازر) سخن می‌گوید. خلیل حاوی، شخصیت العازر را در اشعار خود واژگونه به کار گرفت و او را نماد خیزش و رستاخیز دروغین به حساب آورد.

به سال ۱۹۶۱ میلادی اتحاد مصر و سوریه به شکست می‌انجامد و این واقعه بر خلیل حاوی اثری تلخ بر جای می‌گذارد. شاعر در دیوان «بیادر الجوع» احساس خود را نسبت به این شکست بیان می‌کند و قصیده «العاذر عام ۱۹۶۲»، اوج تجربه شاعری او در این دیوان به شمار می‌آید و آن گونه که خود می‌گوید، العاذر قصیده «الهزيمة قبل الهزيمة» است که خلیل حاوی در آن، شکست سال ۱۹۶۷ را پیش بینی کرده است؛ زیرا شکست نتیجه حتمی انحطاط است (عوض، ۱۹۷۴: ۹۸). در بخش نخست العازر به عنوان منکر زندگی و مصرّ بر ماندن در قبر و دور از تمام عناصر و انگیزه‌هایی جلوه می‌کند که به جسمش اجازه می‌دهد تا به گونه ای از حیات، بدل گردد: (لَفَّ جَسْمِي، لَفَّهُ، حَنَطُهُ، وَ اطْمَرُهُ/ بَكْلَسِ مَالِحٍ، صَخْرٍ مِنَ الْكَبْرِيتِ/ فَحَمِّ حَجْرِي) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱). [پیکرم را کفن کن، کفنش کن، حنوطش نما / و زیر خاک به وسیله آهکی شور، صخره‌ای از کبریت / و زغال سنگ پنهان کن].

علی رغم وجود انگیزه‌های کافی که العازر را به خیزش و بازگشت مجدد به زندگی تشویق می‌نماید، تنها شهوت مرگ غالب می‌شود و خیزش دوباره غیر ممکن به نظر می‌رسد. از انگیزه های خیزش و رستاخیز «مردمانی هستند که چرخ آتش آن‌ها را له می‌سازد» و ننگی که دامنگیر امت گشته و نیازمند کسی است تا آن را بزدايد و حاوی از آن به همسر منتظری تعبیر می‌کند که منتظر بازگشت العازر است تا وی را از آن مصیبت نجات دهد. حاوی از رستاخیز دوباره امت عربی نا امید است و آن را امری غیر ممکن می‌داند (الضواوي، ۱۳۸۴: ۹۵): (صلواتُ الحَبِّ و الفصحِ المَعْنِي / فِي دَمَوِعِ النَّاصِرِي / أَتَرَى تَبَعْتُ مَيْتاً / حَجَرَتُهُ شَهْوَةً السَّمَوْتِ / تُرَى هَلْ تَسْتَطِيعُ / أَنْ تَزِيحَ الصَّخْرَ عَنِّي / وَ الظَّلَامَ الْيَابِسَ الْمَرْكُومَ / فِي الْقَبْرِ الْمَنِيعِ) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۱ و ۳۴۲). [درودهای عشق و عید پاک آوازه خوان/ در اشک‌های مسیح/ آیا می‌پنداری که مرده‌ای را که شهوت مرگ مانعش گشته، زنده نماید؟/ آیا می‌تواند صخره و تاریکی خشک انباشته شده/ در قبر استوار و محکم را، از من به کناری نهد؟].

به کار بردن شخصیت العازر در شعر معاصر، به عنوان رمزی برای رستاخیز و زندگی پس از مرگ، شایع شده است. (زاید، ۱۹۹۷: ۹۴). قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» یکی از اسطوره‌های مرگ و رستاخیز است که از رنج خلیل حاوی در برابر مسأله تمدن عربی تولد یافته است و در واقع محصول تجربه درونی شاعر و الگوی مرگ و رستاخیز نهفته در ناخودآگاه انسان است. در نتیجه این قصیده اسطوره اصلی را به گونه دیگری مطرح کرده و چهره آن را چنان زشت جلوه داده است که تحملش را مشکل می‌کند (عوض، ۱۹۷۴: ۱۱۱). آری جامعه عرب نیز پیاپی دچار ناکامی می‌گردد، درست مانند شکست‌ها و ناکامی‌های دردآور العازر: (عَادَ مَغْلُوبًا جَرِيحًا لَنْ يَطِيبَ / وَ مَدَى كَفِّهِ أَشْلَاءُ مِنْ الْحَقِّ / مَدَى جِبْهَتِهِ أَشْلَاءُ غَارٍ) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۵۴). [شکست خورده و مجروح و ناخوشایند بازگشت،/ در حالی که پهنای کف دستانش پاره‌هایی از حق بود/ و مسیر پیشانیش پاره های غاری].

حاوی در قصیده «العازر عام ۱۹۶۲» شخصیت دیگری را به تصویر می‌کشد که رمزی از رموز زندگی و ادامه حیات است. آن شخصیت، همسر العازر است. (الحاوی، بی تا: ۵۶۶)

همسر العازر، الهه بزرگ، مادر، عروس و آن سرزمینی است که هنوز جوان و شاداب است، اما فرزند و داماد او، العازر، سایه سیاه خود را بر او می‌افکند. او به سان دریایی است که قایقی مرده بر آن خوابیده که به سوی زندگی در حرکت نیست. آری این زمین جوان و حاصلخیز به زودی به صحرای خشکی بدل خواهد شد (عوض، ۱۹۷۴: ۱۰۴). زمین مشتاق به باروری است اما او (العازر) برای آرزوهای وی، ناامیدوارانه آمده است. در چشمان او (العازر) اشباح مرگ نمایان می‌شوند (حلاوی، ۱۹۹۴: ۱۸۶). (کَانَ مِنْ حِينِ لِحِينِ/ يَعْبُرُ الصَّحْرَاءَ فُولاذَّ مَحْمَى،/ خَنْجَرٌ يَلْهَثُ مَجْنُوناً وَ أَعْمَى/ نَمِرٌ يَلْسَعُهُ السَّجُوعُ فِيرغِي وَ يَهِيحُ/ يَلْتَقِي عِلْفاً فِي دَرِيهٍ/ أَنْثَى غَرِيبَةٍ/ يَتَشَهَّى وَ جَعِي، يُشْبِعُ/ مِنْ رَعِي نِيوَبَه،/ كُنْتُ أَسْتَرْحِمُ عَيْنِيهِ/ وَ فِي عَيْنِي عَارُ امْرَأَةٍ/ أَنْتَ، تَعَرَّتْ لَغَرِيبٍ/ وَ لِمَاذَا عَادَ مِنْ حَفْرَتِهِ/ مَيْتاً كَثِيبَ/ غَيْرُ عِرْقٍ/ يَتَزَفُّ الكَبْرِيتِ مَسُوذٌ اللّهِيبِ؟) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۴۸ و ۳۴۹). [گاه گاهی از صحرا عبور می‌کند همچون فولاد گداخته/ مانند خنجری است که نفس نفس می‌زند، دیوانه و نابیناست/ پلنگی است که گرسنگی آزارش می‌دهد، پس خشمگین می‌شود و به جوش می‌آید./ با من همچون علفی در مسیرش برخورد می‌کند/ زن (مادینه‌ای) که با او غریب است/ ناخوشی من، مشتاق است/ دندان‌هایش را از وحشت من ارضا می‌کند/ از چشم‌هایش طلبِ رحم می‌کند/ در حالی که در چشمانم، برهنگی و محرومیت زنی است که/ می‌نالد، و برای (شخص) غریبی پوشش خود را برداشته است/ و برای چه از گودالش بازگشته است/ مرده و غمگین / بدون اصل و ریشه است/ و همچون کبریتی است که با شعله سیاه، تمام می‌شود؟]

اگر العازر از قبرش برمی‌خاست و به سوی همسرش باز می‌گشت و او را در آغوش می‌گرفت و به لقای او خرسند می‌شد، بازگشت او بازگشتی حقیقی و عادی به نظر می‌آمد و مورد ردّ و انکار دیگران واقع نمی‌شد؛ اما العازر به خانه‌اش بازگشت در حالی که در آنجا با جسد خود که همزمان زنده و مرده بود، ملاقات کرد و روح او، در حقیقت قبر خود را در آغوش گرفت (الحاوی، بی تا: ۵۶۶). بنابراین داستان زنده گشتن العازر توسط مسیح (ع) در شعر حاوی، نمادی است از انسانی که همچنان دلبسته آن مرگ و جمودی است که سال‌های سال گریانش را گرفته و می‌خواهد از این جمود مرگ آور رهایی یابد.

۳-۴. مرگ

«توفی» به معنای تمام گرفتن چیزی است. «توفی»، بر مرگ هم قابل انطباق است؛ زیرا خداوند متعال به هنگام مرگ، جان انسان را می‌گیرد. چنان که می‌فرماید: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ» (زمر: ۴۲). [خداوند، جان‌ها را در حین مرگ و به هنگام خوابشان می‌گیرد. آنکه موتش فرا رسیده، نگاه می‌دارد و آن دیگری را به سوی بدن می‌فرستد]. از دقت در آیه فوق، معلوم می‌شود که «توفی» به معنای «موت» نیامده، بلکه به معنای گرفتن و حفظ کردن آمده و این مفهوم، هم بر موت انطباق دارد و هم بر نوم و هم بر مصداق یا مصادیقی دیگر. (بهشتی، ۱۳۷۳: ۲۹۹). با توجه به شواهد قرآنی، معلوم می‌شود که توفی عیسی بن مریم (ع) به معنای مرگ او نیست. بلکه توفی به معنای گرفتن و نگهداشتن است. (همان: ۳۰۱). بنا بر آنچه گفته شد و بر طبق اعتقاد مسلمانان، مسیح (ع) هرگز به صلیب کشیده نشد و نمرد. مرگ مسیح (ع) در شعر حاوی به معنای شکست در برابر جور زمانه است. حاوی مرگ آمل و آرزوهای خویش، مرگ امید به خیزش و مرگ نابودی کوشش‌های هموطنانش را به زیبایی در قالب مرگ مسیح پاک (ع)، به تصویر می‌کشد. مرگی که در مرحله‌ای دیگر از شعر او، به تولدی دوباره مبدل می‌شود. اما پیش از آن و در بحبوحه فاجعه و نیستی، بسی حزن آلود و دردآور است.

حاوی در قصیده «في جوف الحوت» با بیان لغاتی چون جَلَاد و تازیانة خونین، مرگ رنج آور مسیح (ع) را پس از شکنجه شدید، به یاد می‌آورد و اکنون، در اینجا شاعر از مرگ آرمانهای والایش، آنقدر محزون و ناامید است که وجود خود و هم‌اندیشان را تحت فشارِ مرگبارِ تازیانة جَلَادی سنگدل احساس می‌کند. همان جَلَادِ خونخواری که مسیح بی‌گناه را به قتل رساند، اکنون تازیانة مرگ آلودش را بر ستم‌دیدگان می‌کوبد: (و مَتَى يُمَهِّلُنَا الْجَلَادُ وَالسَّوْطُ الْمُدْمَى؟ / فنموت / بين أيدٍ حائياتٍ، / في سكوت، في سكوت) (حاوی، ۱۹۹۳: ۹۳). [و چه زمانی جَلَاد و تازیانة خونین به ما مهلت می‌دهند و رهایمان می‌کنند؟/ تا بمیریم/ میان دست‌های خمیده/ در سکوت، در سکوت]. حاوی در قصیده «بعد الجلید»، مرگ در اجزای ریز و درشتِ طبیعتِ عظیم را به تصویر می‌کشد.

مرگی تدریجی و سرد که همه جا را می‌پوشاند و دستان سردش را بر اندام زمین می‌کشد: (عندما ماتت عروق الأرض / في عصر الجليد / مات فينا كل عرق / ييست أعضاءنا لهما قديماً عبثاً كُنَّا نصدُّ الریحَ / و الليلَ الحزینا / و نداري رعشة / مقطوعة الأنفاسِ فينا، / رعشة الموت الأكيد) (همان: ۱۱۷ و ۱۱۸). [هنگامی که ریشه‌های زمین در عصر یخبندان مُرد/ در ما تمام ریشه‌ها و اصل‌ها نابود شد/ اندام‌های ما همچون گوشتی قطعه قطعه شده، خشکید/ بیهوده مانع باد و شب اندوهگین می‌شدیم/ و با لرزه‌های نفس بریده درون خود را مداوا می‌کردیم،/ لرزه مرگ حتمی].

مرگ بر همه جا، سایه منحوسش را پهن کرده است. خون در رگها ایستاده و اعضای بدن انسان‌ها به گوشتی کهنه و بدون زندگی تبدیل می‌شود. تلاش شاعر برای ایستادن در برابر باد سرد و یخ زده که امواج یخی را در شب‌های تاریک و غمگین منتشر می‌کند، با شکست مواجه شده است. نفس‌ها قطع می‌شود و می‌لرزد و این همان حالت احتضارِ خبر دهنده از آمدن مرگِ حتمی است. حاوی همچنین در ادامه همان قصیده می‌گوید: (في خلايا العظم، في سرِّ الخلايا / في لهاثِ الشمسِ، في صحو المرایا / في صریرِ الباب، في أقبية الغلّة، / في الخمرة، في ما ترشحُ الجدرانُ / من ماء الصدید / رعشة الموت الأكيد) (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۸ و ۱۱۹). [در سلولهای استخوان، در نهان و درون سلولها/ در نفس بریدگی خورشید، در روشنی آینه‌ها/ در غرغره (سایش) در، در سردابِ محصول/ در شراب، در آنچه دیوارها از آب چرک و جراحت تراوش می‌کنند،/ لرزه مرگ حتمی].

در اینجا نشانه‌های زندگی، نابود و سینه‌های طبیعت، خشک می‌شوند و همه چیز رو به جمود پیش می‌رود. حتی آتش خورشید، خاموش می‌شود و همراه با آن، تمام تابندگی و درخشش و تمام جنبش‌ها، از بین می‌رود. حاوی، مرگی درد آور را توصیف می‌کند که تمام کائنات را در برمی‌گیرد و این همان مرگ تموز است. تموز بخشنده و سبز که با حضورش، باروری و حاصلخیزی در طبیعت منتشر می‌شود و اکنون در غیاب تموز، همه چیز مرده است و تا زمانی که او بازنگردد، مرگ، طبیعت مرده را در آغوش سردش می‌فشارد. حاوی، تموز را برابر و همسنگ با مسیح (ع) می‌داند. مسیح جان بخش که منجی بشریت است و در زمان مرگ و غیابش همه چیز ویران است و در

مسیر نیستی حرکت می‌کند. مرگ طبیعت در شعر حاوی، همان مرگ تموز و بالطبع مرگ مسیح‌رهایی بخش است و این مرگ، نمادی از شکست آمال و آرزوهای شاعر است. شکستی سخت و سهمگین که شاعر در زیر فشار رنج آور آن، شانه خم می‌کند.

۴-۴. ظهور (رستاخیز)

رودلف بولتمان در کتاب مسیح و اساطیر چنین می‌گوید: «بر اساس عهد جدید، اهمیت سرنوشت ساز عیسی مسیح (ع) در این است که ظهور، مصایب و تبدیل شدنش به نمادی مقدس بیانگر نوعی از رستاخیز است و او همان کسی است که» قرار است بیاید «و ما نباید به جستجوی کسی دیگر باشیم.» (بولتمان، ۱۳۸۵: ۹۸).

اندیشه و احساسات خلیل حاوی و در واقع مدار ذهنیات وی، دارای دو قطب اساسی است: قطب نخستین، دلتنگی از حیات و احساس بطلان در کوشش برای رسیدن به یقین است و این قطب، شاعر را به یأس و تفکر در برابر زندگی وا می‌دارد و قطب دوم ایمان اوست به پیکار و جستجوی آفاق نو و ایمان به پیروزی این قطب. این ویژگی، نمایشگر دو مرحله از حیات شاعر است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

حاوی از جمله شاعرانی است که به رستاخیز ایمان دارند، به بازگشت نیکی و حاصلخیزی، به معجزه خداوند و تغییر اوضاع، به اینکه زمانی فرا می‌رسد که مردم از ستم حاکم بر جامعه نجات می‌یابند و صلح و آزادی بر همگان سایه می‌افکند. او گاه آنچنان قوی به رستاخیز امیدوار است و به شیوه‌ای از رؤیاها و آرزوهایش سخن می‌گوید که گویی اگر اراده کند و آن‌ها را بخواهد، در همان زمان خواستش، تمام رؤیاها به تحقق می‌پیوندند و آرزوها برآورده می‌شوند. او این‌گونه نزدیکی رستاخیز و محال نبودن آن را نشان می‌دهد و در شعر "کهف" [غار] به آن اشاره می‌کند. در واقع وی به رستاخیزی ایمان دارد که در پی آن آرامش و عدالت در همه جا حکمفرما شود:

(ما یشتَهِی قَلْبِی تُجَسِّدُهُ یَدِی / فِی الطِّینِ یَخْفِقُ مَا تُعْبِیهِ الطَّنُونُ / حورٌ، یواقیتُ، عماراتُ / بَصْرِیةٌ ساحرٌ: کونی تکون) (حاوی، ۱۹۹۳: ۳۰۸ و ۳۰۹). [هر چه دلم می‌خواهد، دستانم حاضر کنند. / و در گل، هر چه که گمان‌ها آن را پنهان می‌کنند، می‌تپد: / پریانی، یاقوت‌هایی، عماراتی. / با تردستی جادوگری: موجود شوید، پس موجود شوند].

در قصیده «بعد الجلید»، حاوی، برای بهبود اوضاع و نجات زمین از نازایی، دست به دامان تموز می‌شود. تموزی که با آمدنش، زیبایی، طراوت و حاصلخیزی همه جا را می‌پوشاند. حاوی، تموز را برابر با مسیح (ع) می‌داند. چرا که هر دو در خصلت نیکو ساختن اوضاع و احوال، معجزه گر و پر برکت بودن ذات وجودیشان مشترکند. پس شاعر، تموز را فرا می‌خواند تا باروری و حاصلخیزی، با بیدار شدن و بازگشتش همه جا را فراگیرد. تموز که در واقع مسیح (ع) است و بازگشت این دو، نمادی از بیداری:

(يا إله الخصب، يا بعلاً يفض / التربة العاقِر / يا شمس الحصيد / يا إلهاً ينفض القبر / و يا فصحاء مجيد، / أنت يا تموز، يا شمس الحصيد / نج عروق الأرض / من غم دهاها و دهانا، / أدفي الموتى الحزاني / و الجلاميد العبيد / عبر صحراء الجليد / أنت يا تموز، يا شمس الحصيد.) (همان: ۱۱۹). [ای خداوند حاصلخیزی، ای بعلی که می‌شکافی / خاک عقیم را/ ای خورشید خرمن (محصول)/ ای خدایی که قبر را تکان می‌دهی/ و ای عید پاک که کار خود را به نیکویی انجام می‌دهی/ تو ای تموز، ای خورشید خرمن (محصول)/ ما را نجات بده، ریشه های زمین را/ از نازایی ای که گریبان آن و گریبان ما را گرفته، رهایی ببخش/ به مردگان اندوهگین/ و بردگان سنگی/ در میان صحرای یخ زده، گرما ببخش/ تو ای تموز، ای خورشید خرمن (محصول)].

حاوی با اشاره به عید فصح که عید مسیحیان است، حضور پر برکت مسیح (ع) را نشان می‌دهد و او را با تموزی که حاصلخیزی به بار می‌آورد، برابر می‌داند. پس تموزی که بر خاک عقیم جاری می‌شود و به آن زندگانی می‌بخشد، همان مسیحی است که در روز فصح (عید پاک) و پس از دو روز از به صلیب کشیده شدنش، بار دیگر زنده و استوار، از میان خاک برمی‌خیزد و با خیزش و بازگشت جاودانه‌اش، حیات و دگرگونی را در همه جا می‌گستراند. حاوی امیدوارانه در انتظار رستاخیز مسیح (ع) به سر می‌برد. در انتظار بازگشت معجزات و تولد مسیح برای بار دیگر. تولد دوباره مسیح از عشق شاعر به کودکان و زندگی: (أثرى يولدُ من حُبِّي لأطفالي / و حُبِّي للحياة / فارسٌ يمتشقُّ البرقَ على الغول، / على التَّين، ماذا هل تعودُ المُعجزات؟) (همان: ۱۵۸). [آیا چنین می‌پنداری که از عشق من به کودکانم/ و از عشقم به زندگی،/ دلاوری زاده شود که نور را بر غول و بر اژدها برکشد؟/ آیا معجزه‌ها باز می‌گردند؟].

حاوی گاه در حالتی میان شک و یقین به رستاخیز می‌نگرد و با خود می‌اندیشد که آیا این امکان وجود دارد که، مرده ای که شهوت مرگ او را مانند سنگ کرده است، دوباره برخیزد و بازگردد؟ آیا این معجزه امکان پذیر است؟ (اثری تبث میتاً / حجرته شهوة الموت؟) (همان: ۳۴۱). [آیا می‌پنداری مرده ای را که شهوت مرگ او را سنگ کرده است، باز گردانی؟] اما سرانجام زمانی فرا می‌رسد که دودلی و احساسات دوگانه، شاعر را رها می‌کند و آن، زمان پیروزی مرگ بر زندگی، چیرگی امید بر یأس و سیطره اطمینان و یقین بر شک و تردید است: (سَوْفَ يُحْيِيهِ إِلَهٌ يَتَعَالَى / وَ فُصُولٌ تَتَوَالَى، / يَلْتَقِي فِي رَحِمِ الْأَرْضِ الْفُصُولِ / بَطْلًا غَضًّا يَصُولُ سَوْفَ تُحْيِيهِ الْفُصُولِ). (همان: ۶۵۲). [او را زنده خواهد کرد خداوندی که متعالی است / و فصل‌هایی که پی در پی می‌آیند، / در رحم زمین، فصل‌ها به هم می‌پیوندند، / قهرمانی پر طراوت و شاداب که یورش می‌برد / و فصل‌ها او را زنده خواهند کرد].

۴-۵. خلیل حاوی در جایگاهی برابر با اسطوره‌ها

حاوی در اشعار خود، گاه با شخصیت‌های نمادین درمی‌آمیزد. زمانی تموز می‌شود. خداوند حاصلخیزی و باروری. و زمانی العازر در سال ۱۹۶۲ می‌شود. کسی که از زندگی خود که همچون مرگ در حیات است، رنج می‌کشد. گاه سندباد می‌شود که عمر خود را در ناآرامی و در سفر سپری می‌کند و گاه مسیح پیامبر می‌گردد. و این‌ها همه برای این است که او در اشعار خود، تا حد بسیار زیادی بر اسطوره‌ها و رموز تکیه می‌کند. تا جایی که آن‌ها را اساسی برای بیان تجارب خویش قرار می‌دهد و برای همین است که شخصیت مضطربش در آن اسطوره‌ها و نمادها، منعکس می‌گردد (جبر، ۱۹۹۱: ۷۱ و ۷۲). حاوی گاه در شعر خود به این نکته که تموز و مسیح دو شخصیت همسانند، اشاره می‌کند. چرا که هر دو صاحب خصوصیتی همانندند، خصوصیتی همچون: زنده گشتن دوباره، مملو ساختن دنیا از امنیت، حاصلخیزی، آزادی و نشاط در زمان ظهورشان.

برای نمونه در قصیده «بعد الجلیل» چنین می‌گوید: (أَنْتَ يَا تَمُوزُ، يَا شَمْسَ الْحَصِيدِ / نَجْنَا، نَجَّ عُرُوقَ الْأَرْضِ / مِنْ عُقْمِ دَهَاها وَ دَهَاها، / أَدْفَى عِ الْمَوْتَى الْحَزَانَى / وَ الْجَلَامِيدِ الْعَبِيدِ / عَبْرَ صَحْرَاءِ الْجَلِيدِ / أَنْتَ يَا تَمُوزُ، يَا شَمْسَ الْحَصِيدِ). (حاوی، ۱۹۹۳: ۱۱۹ و

۱۲۰). در اینجا تموز با مسیح (ع) یکی است. تموز، زمین را از نازایی نجات می‌دهد و مسیح معجزه گر، زمینیان را از ظلم و جور زمانه، رهایی می‌بخشد و مردگان غمگین را گرم و زنده می‌کند و البته هر دو نمادی هستند از ملتی سلحشور و آزاده که در برابر ستم می‌ایستند و شرایط را تغییر می‌دهد.

حاوی در جایی دیگر می‌گوید: (أَنْتُمْ أَنْتُمْ يَا نَسْلَ إِلِهِ / دَمُهُ يُبَيْتُ نَيْسَانَ التَّلَالِ / أَنْتُمْ أَنْتُمْ فِي عَمْرِي / مَصَابِيحٌ، مَرُوجٌ، وَ كَفَاهِ / وَأَنَا فِي حُبِّكُمْ، فِي حُبِّكَ / - وَ فِدَى الزَّنْبِقِ فِي تَلِكِ الْجِبَاهِ- / أَتَحَدُّي مَحَنَةَ الصَّلْبِ، / أَعَانِي الْمَوْتَ فِي حُبِّ الْحَيَاةِ). (همان: ۱۳۴ و ۱۳۵). [شما(مردان)، شما(زنان)، ای نسلِ خداوندی که/خونش، بهارِ تپه‌ها را می‌رویاند/ شما(مردان)، شما(زنان) در زندگیِ من/ چراغ‌هایی هستید، و علفزارهایی، و آن را کافیس/ و من در عشقِ شما(مردان)، در عشقِ شما(زنان)/ - برای نجات زنبق در آن پیشانی‌ها - / در برابر رنج به صلیب کشیده شدن مقاومت می‌کنم،/ به جهت عشق به زندگی از مرگ آزار می‌بینم].

در اینجا شاعر به نسلی اشاره می‌کند که به قصد نجات میهن می‌شتابند. کسانی از نسل خداوند باروری. از نسل تموز که خونش، تپه های بهاران را می‌رویاند و همه جا را سبز می‌کند و این، همان مسیح (ع) است. پس می‌توان گفت نسلی از مسیح است که با ظهورش همه چیز غرق نیکویی می‌گردد و در قسمت آخر قصیده، شخصیت شاعر با شخصیت مسیح در می‌آمیزد. اکنون شاعر مسیح است. بنابراین وی تموز نیز هست. چرا که این دو، با هم برابرند. در اینجا حاوی همچون مسیح (ع)، در برابر محنت به صلیب کشیده شدن پایداری می‌کند و در راه مرگ، به عشق زندگی، سختی می‌کشد و رنج می‌برد. او بر دشواری مرگ صبور است به امید رستخیز و حیات پس از آن. حاوی در جای دیگری، در قصیده «قطار المحطة»، بار دیگر خود را در جایگاه مسیح (ع) و در زیر گزش تازیانه بی رحم می‌بیند. پس چنین می‌گوید: (رَأَوْعْتُ طَوْلَ اللَّيْلِ، / غَوْلَ مَوَامِرَاتٍ وَ اغْتِيَالٍ / يَشْتَفُّ طَعْمَ غَرَائِبِ التَّعْذِيبِ / مُتَمَتِّعًا، حَلَالًا، / وَ حَمَدْتُ ذَنْبًا يَشْتَهِي / لَحْمَ الْفَرِيْسَةِ / غَضَّةَ الْأَعْضَاءِ غَيْرَ مَشْوَهَةٍ، / وَ بَلَوْتُ لَسَعَ السَّوْطِ / فِي جَسَدِ الْبَرِيءِ / وَ عَشْتُ فِي أَعْضَائِهِ السَّمْتَاوَهَةِ). (همان: ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵).

[در طول شب، دیوِ دسیسه و ترور را فریب دادم،/ که طعم شکنجه های عجیب را می‌بلعد/ در حالی که دلپذیر و لذیذ است، حلال است،/ و ستودم گرگی را که مشتاق و تشنه/ گوشت

شکاری است که / اعضاء تر و تازه و شادابش، معیوب و ناقص نیست، / و نیش تازیانه را در جسم شخص پاک و بی گناه آزمودم / و در اعضایش که بانگ اندوه بر می آورد، زندگی کردم].

نتیجه گیری

الف- مسیح در شعر خلیل حاوی، اسطوره است. اسطوره ای جان بخش که همه چیز را از نو آغاز می کند و جهانی بر پایه نیکویی و انسان دوستی بنا می سازد. حاوی به مسیح همانند نمادی نیرومند که قدرت بازتاب احساسات و واقعی و نشان دادن اوج آرزویش را دارد، نگاه می کند. نمادی با شکوه که تجلی گاه دورنمای آزادی، برابری و عدالت است.

ب- مسیح در نظر خلیل حاوی، سمبل قهرمانی است که رستاخیز را با خود به همراه می آورد. او می خواهد ایمان و اراده به خواب رفته مردم را در راه هدفی روشن، محکم و راسخ گرداند. بنابراین با خلاقیت خود، مسیح را به عنوان نیرومندترین نماد و گاه در کنارش تموز، خداوند خیزش را به کار می گیرد و شخصیت های دلخواهش را در قالب این نمادهای اساطیری می گنجاند و رموز پنهانشان را به تصویر می کشد.

ج- او با زبان و ساختار شعری خود، سعی بر ترسیم شخصیتی اسطوره ای دارد که از چهره دینی و واقعی مسیح، چندان فاصله ای ندارد. اما پوشش اسطوره و نماد، این شخصیت را در لایه ای از رموز و اعمال خارق العاده پنهان کرده و آن را به آمال و آرزوهایی دور و دراز پیوند زده و به سوی رؤیای جاودانگی و خلود کشانده است.

منابع

قرآن کریم

الآلوسی، شهاب الدین محمود، روح السمانی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعة الرابعة، ۱۹۸۵م.

الیاده، میرچا، اسطوره رویا راز، ترجمه رویا منجم، تهران: نشر علم، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش.

_____، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، تهران: نشر توس، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.

_____، رساله در تاریخ ادیان، ترجمه جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش، چاپ سوم، ۱۳۸۵ش.

_____، مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ (اسطوره بازگشت جاودانه)، ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز:

- انتشارات نیا، چاپ اول، ۱۳۶۵ ش.
- بولتمان، رودلف، مسیح و اساطیر، ترجمه مسعود علیا، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش.
- بهشتی، احمد، عیسی پیام آور اسلام، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳ ش.
- جبر، جمیل، شعراء لبنان - خلیل حاوی، بیروت: دار المشرق، ۱۹۹۱ م.
- جحا، میثال خلیل، الشعر العربي الحديث من أحمد شوقي إلى محمود درويش، بیروت، دار العودة، الطبعة الأولى، ۱۹۹۹ م.
- الجیوسی، سلمی الخضراء، الإتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث، ترجمة الدكتور عبدالواحد لؤلؤه، بیروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الأولى، ۲۰۰۱ م.
- الحاوی، ایلیا، مع خلیل حاوی في مسيرة حياته و شعره، بیروت: دار الثقافة، بی تا حاوی، خلیل، الأعمال الشعرية الكاملة، بیروت: دار العودة، ۱۹۹۳ م.
- حلاوی، یوسف، الأسطورة في الشعر العربي المعاصر، دار الآداب، الطبعة الاولى، ۱۹۹۴ م.
- الخطیب، عبدالکریم، المسيح في القرآن و التورات و الإنجیل، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ۱۹۷۶ م.
- رجایی، نجمه، اسطوره‌های رهایی - تحلیل روانشناسانه اسطوره در شعر عربی معاصر، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
- رزوق، أسعد، الأسطورة في الشعر المعاصر... الشعراء التمزويون، بیروت: مجلة آفاق، ۱۹۵۹ م.
- زاید، علی عشري، استدعاء الشخصيات التراثية في الشعر العربي المعاصر، القاهرة: دار الفكر العربي، ۱۹۹۷ م.
- الزمخشري، محمود بن عمر، تفسير الكشاف، تهران: نشر أدب الحوزه، بی تا
- ساعی، أحمد بسام، حركة الشعر العربي الحديث من خلال أعلامه في سورية، دمشق: دار الفكر، الطبعة الأولى، ۲۰۰۶ م.
- شفيعی کدکنی، محمد رضا، شعر معاصر عرب، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰ ش.
- الصاوي، احمد، حاشية الصاوي على الجلالين، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۳ ق.
- الضاوي، أحمد عرفات، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه د. سيد حسين سيدی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۴ ش.
- الظاهر، عدنان، مسیح السیاب و مسیح خلیل حاوی، مركز الرافدين للدراسات و البحوث الاستراتيجية، ۲۰۱۲ م.
- علی، عبد الرضا، الأسطورة في شعر السیاب، بیروت: دار الرائد العربي، الطبعة الثانية، ۱۹۸۴ م.
- علی، فاضل عبد الواحد، عشتار و مأساة تموز، بغداد: دار الحرية، ۱۹۷۳ م.
- عوض، رینا، أسطورة الموت و الانبعاث، رسالة مقدمة إلى دائرة اللغة العربية و لغات الشرق الأدنى، بیروت:

الجامعة الأمريكية، ۱۹۷۴ م.

_____، خليل حاوي: فلسفة الشعر والحضارة، بيروت: دار النهار، الطبعة الأولى، ۲۰۰۲ م.

فریزر، جیمز جورج، شاخه زرین، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۸۲ ش.

کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام کلن و هنری مرتن، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰ ش.

گریمال، پیر، فرهنگ اساطیر یونان و رم، ترجمه دکتر أحمد بهمنش، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۷ ش.

موریه، س.، الشعر العربي الحديث تطور أشكاله و موضوعاته بتأثير الأدب العربي، ترجمه د. شفیع السید و د. سعد المصلوح، دار غریب، ۲۰۰۳ م.

هندریکس، ماکس، معجم أساطیر، دمشق: دار علاء الدین، ۱۹۹۹ م.

یونس، د. عبد الحمید، معجم الفولکلور، مكتبة لبنان، الطبعة الأولى، ۱۹۸۳ م.

Archive of SID